

قرآن مبین

(۵)

سوره اعلی

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره اعلى

سوره‌ی اعلى یکی از ۶ سوره‌ای است که مشهور به مسَبَّحات است. سور حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن ۵ سوره‌ی دیگر مسَبَّحات هستند. معنای تسبیح نیاز به دقتی دارد که درآیه‌ی اول بیان خواهد شد.

روایاتی در فضیلت سوره اعلى

۱. عَنْ أَبِي حُمَيْصَةَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً فَلَيْسَ يَقْرَأُ إِلَّا سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَ قَالَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهَا لَقَرَأَهَا الرَّجُلُ كُلُّ يَوْمٍ عِشْرِينَ مَرَّةً وَ أَنَّ مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا قَرَأَ صُحُفَ مُوسَى وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. (تفسير اهل بيت عليهم السلام جلد ۱۸ ، صفحه ۴۴)

٢. عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يُحِبُّ هَذِهِ السُّورَةَ سَبِّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. (تفسير اهل بيت عليهم السلام جلد ١٨، صفحہ ٤٤)

٣. الصَّادِق (عليه السلام) - مَنْ قَرَأَ سَبِّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ قِيلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ادْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (تفسير اهل بيت عليهم السلام، جلد ١٨، صفحہ ٤٤)

٤. الصَّادِق (عليه السلام) - الْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ إِذَا كَانَ لَنَا شَيْعَةٌ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ بِالْجُمُعَةِ وَ سَبِّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. (تفسير اهل بيت عليهم السلام، جلد ١٨، صفحہ ٤٤)

آیہ ١:

سَبِّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

نام پروردگار بلندمرتبات را تسبیح کن.

سبح:

مقاییس: اصلا، احدهما جنس من العبادة، فالاول السبحة و هي الصلاة و يختصّ بذلك ما كان نفلاً من غير فرض. و الآخر جنس من السعى. و من الباب التسبيح و هو تنزيه الله جلّ ثناؤه من كلّ سوء و التنزيه التبعيد و العرب تقول سبحان من كذا أى ما أبعد.

اساس البلاغة: صلاة، و السبحة النافلة، و من المجاز النجوم تسبح فى الفلك، و فلان يسبح النهار كلّ فى طلب المعاش. و سبحان من فلان: تعجّب منه، قال الاعشى: أقول لما جاءنى فخره، سبحان من علقمة الفاخر.

نهاية: التنزيه و التقديس و التبرئة من النقائص.

صباح: التنزيه

لسان: سَبِّحَ بالنهر

معنای سبّح از کتب لغت نقل شد، اشتراک اکثر این کتب تنزیه است. به نظر می‌رسد این معانی منقوله، مرتکز ذهنی همه‌ی لغویون بوده است. اما این لغت پیش از اسلام در چه معنایی استعمال می‌شده است؟ در هیچ کدام از کتب اشاره‌ای به آن نشده است، و در این خصوص ساکت است. کتابی مانند مقایس که معمولاً ریشه‌ی لغت قدیم را بررسی می‌کند، نیز نافله معنا کرده است. سبّح پیش از اسلام، و رواج استعمال در خداوند متعال حتماً معنایی داشته است.

به نظر حقیر معنای سبّح ما أبعد است. تعجّب که در بعضی از کتب لغت آمده است نیز مجازاً از همین معنا استفاده شده است. حتّی نافله را نیز می‌توان مستفاد از همین معنا دانست؛ چرا که از واجب جدا و دور است. وقتی درباره‌ی خداوند متعال استفاده می‌شود معنا روشن است؛ او از همه‌ی تصوّرات و باورهای شما بعد شأنی دارد. خداوند در عین حال که صفات ساختگی اذهان انسان‌ها را ندارد، صفات دیگری دارد که در لسان دین بیان شده است.

بحثی که بالاخصار خوب است این‌جا مطرح گردد این است که ندانستن معانی دقیق لغات، راه را برای درک معنای آیات می‌بندد. فقه اللّغه برای درک معانی قرآن بسیار ضروری است. دیگر این‌که برای بسیاری از لغات عربی نمی‌توان یک معادل فارسی قرار داد، گاه لازم است معادل فارسی در یک و گاهی چند جمله قرار داده شود. این مطلب تکلیف ترجمه‌ی تحت‌اللفظی قرآن را روشن می‌کند. زبان عربی کامل و گاه پیچیده است، در نتیجه به سادگی نمی‌توان معادلی جامع و مانع برای لغات عربی پیدا کرد. در نتیجه فهم ظاهری قرآن کریم نیازمند دانش حداقلی ادبیات عرب است. حقیر دانش‌های دیگر را شرطی بر فهم قرآن نمی‌دانم، چرا که مانع هدایت‌گری عمومی قرآن است؛ اما لزوم ادبیات را نمی‌توان انکار کرد. در سور و آیات کوتاه این امر بیشتر خود را نشان می‌دهد. قریب به محال است که با ترجمه‌ی تحت‌اللفظی بتوان معنای آیات را درک کرد. متأسفانه بسیاری از ترجمه‌های موجود که در تطبیق لغات فارسی نیز اشتباهات فاحشی دارند؛ ظاهراً عده‌ای فقط خواسته‌اند نامشان در میان مترجمین قرآن آمده باشد! توجّه بفرمایید که مراد احاطه‌ی به زبان عربی نیست، خود اعراب نیز عموماً چنین احاطه‌ای ندارند، بلکه مراد درک معانی بدون نیاز دائمی به ترجمه‌های قرآن است. راه آن انس با عبارات قرآن، و قواعد و لغات ادبیات عرب برای حدود یک سال است، به تدریج انسان متوجّه می‌شود که معانی ظاهری قرآن برای او روشن‌تر شده است. برای این منظور نیازی به خوانش آکادمیک ادبیات عرب هم نمی‌باشد. به شرح سوره بازگردیم.

سبح یعنی خداوند از موهومات ذهنی شما پاک و مبرا است، و صفاتش مختصّ خود او است. به پیامبر اکرم امر به تسبیح اسم ربّ می‌کند. در شرح سوره‌ی علق بیان شد که چرا اسم ربّ آمده است. در سوره‌ی علق و این سوره آمد ربّک، و گفته نشد ربّ؛ در این کاف لطافتی است که اهل ذوق آن را درمی‌یابند. اشاره‌وار این که گویا عاشقانه‌ای بین خداوند و محبوبش است.

اعلی یعنی خداوند والا و بلند مرتبه است، چنان‌که در ذکر مستحبّ سجده‌ی نماز است: سبحان ربّی الاعلی و بحمده. او از هر تصوّری برتر است، و همه‌ی تصوّرات مقهور او است. این آیه کلید فهم درست آیات بعدی سوره‌ی اعلی است.

مرحوم صدرا در تفسیرش بر قرآن کریم، ذیل این کریمه می‌فرماید:

یفسّر الاعلی فی هذه الآية بمعنى الارتفاع عن درجة الامکان و العلوّ عمّا یصلّ إلیه العقول و الأذهان بقوة الدلیل و البرهان، لا بمعنى العلوّ فی المکان و الإستواء علی العرش حقيقة.

آیات ۲ و ۳:

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ

همان که آفرید و سامان داد. و همان که نهایت (مخلوقات) را مقدر ساخت و راهبری کرد.

سوی:

مقایس: اصل يدلّ على استقامة و اعتدال بين شيئين.

التحقيق: هو التوسط مع الاعتدال.

هر چیز در جایگاه خودش قرار گیرد، همان معنای اعتدال است. اتمام و اکمال است.

قدر:

مقایس: يدلّ على مبلغ الشيء و كنهه و نهايته، و القدر قضاء الله تعالى الاشياء على مبالغها و نهاياتها التي ارادها له.

التحقيق: هو القوة في اختيار ايتاء الفعل و تركه بمعنى أنّه قوة ان شاء فعل بها و ان لم يشاء لم يفعل مادية او معنوية. اما

القدر بمعنى القضاء فهو أيضاً حكم و تصويب و تصميم باختيار العمل المعين بعد تحقق القدرة ثم يكون التقدير.

نهایت و کنه شیء است. همان قضای الهی که موجودات را به نهایت و کمالشان رهنمون است. اندازه و حدی که در

موجودات می باشد را به نهایت و کمال رساندن است.

این آیات شرح ربّ اعلی است. ربّ شما خدایی است که خلق کرد، و مخلوقات را در به سامانی کامل آفرید. در سوره ی

سجده آیه ۷ آمده است: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. مرادمان از به سامانی این است که هر

موجودی را بنا به قابلیت و سعی وجودی اش در نهایت و کمال خلق کرد.

آیه ی ۳ بیان می کند که همه ی مخلوقات را به سوی تقدیرشان راهنمایی می کند. خداوند متعال به مقتضای هر موجودی

سیری را برایش در نظر گرفته است، و به کمال آن مسیر او را هدایت می کند. در آیه ی ۲۱ سوره ی حجر می فرماید: وَإِنْ

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ. فیاضیت خداوند متعال به طور دائم به همه ی موجودات از اصول

توحید است. چنین نیست که موجودات خلق و رها شده باشند، چنین نیست که فقط روزی مادی و معنوی موجودات به عهده‌ی خداوند باشد. استناد همه‌ی موجودات به او است، مخلوقات فقر دائمی امکانی به او دارند، چنان که در لسان عرفا آمده است: صفحات الأعیان عند الله كصفحات الأذهان عندنا. این افتقار همراه با مسیری است که او برای موجودات تعیین کرده است، و خود او است که آن‌ها را در مسیر راهبری می‌کند. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸ آمده است: وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

چنان‌که گفته شد آیات ۲ و ۳ شرح ربّ است. ربوبیت یکی از پرکاربردترین واژگان قرآن است. آیات بسیاری از قرآن شرح ربوبیت خداوند متعال است. اولین آیه‌ای که بر پیامبر نازل شد ربوبیت را مطرح کرد، تکیه بر خدایی که ربّ است برای سیر و حرکت الهی انسان حائز اهمیت فراوان است. این آیات شرح جامعی بر ربوبیت است. چهار ویژگی بیان می‌شود: خلقت، به‌سامانی مخلوقات، حدّ کمال و راهبری به سمت کمال. در واقع این چهار خصوصیت برهانی بر ربوبیت خداوند متعال است، وقتی موجودی می‌تواند ربّ باشد که این خصوصیات را دارا باشد. روشن است که هیچ موجودی کمال این اوصاف را ندارد، بنابراین ربّ همه‌ی موجودات او است. ممکن است برای مثال پدر، مادر، معلّم و... بهره‌هایی از این خصوصیات داشته باشند، امّا کمال آن در ایشان قابل تصوّر نیست. بنابراین معلوم می‌گردد که ربوبیت موجودات نسبت به هم نیز بارقه‌ای از ربوبیت خداوند متعال است.

آیات ۴ و ۵:

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ، فَجَعَلَهُ نُطَاءً أَحْوَىٰ

و همان که چراگاه را برآورد. آن‌گاه آن را به‌سان خاشاکی بی‌ارزش قرار داد.

غنی:

مقایس: تدلّ علی ارتفاع شیء دنیّ فوق شیء.

التحقیق: هو کلّ شیء خفیف ساقط عن موقعيته خارج عن صورته إلى صورة لا یرغب الیهها و لا یرستفاد منها کالیابس من اوراق الاشجار.

هر آن‌چه به جهت پستی و بی‌ارزش بودن مورد رغبت نباشد، مانند خار و خاشاکی که روی سیلاب است، و کفی که روی دیگ در حال جوشش است. کنایه است از هر چیزی که ضایع شده و بیهوده از بین می‌رود. در آیه مراد گیاهان خشک و بی‌فایده است.

مرعی محلّ چرای چهارپایان است، و أحوی سبز تیره که متمایل به سیاه باشد است. گاه در خود سیاه هم استعمال می‌شود.

آیات ۴ و ۵ از جمله مصادیق تقدیر الهی برای موجودات است. او است که زمین را در فصول مناسب سرسبز می‌کند، مانند چراگاه‌ها. و در فصولی همان سبزه‌زارها را خشک و بی‌ارزش می‌کند. حدّ کمال زمین و گیاه را به او می‌بخشد و در مسیر رشدش راهبری می‌کند، به کمالش که رسید دوباره افول می‌کند تا در زمان مقتضی بعدی در مسیر رشد قرار گیرد.

آیات ۶ و ۷:

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى

بر تو خواهیم خواند، آن دم فراموش نخواهی کرد. مگر خدا بخواهد، که او به آشکار و نهان عالم است.

این آیات موضوع جدیدی را مطرح می‌کنند، ما قرآن را بر تو می‌خوانیم، و تو هرگز آن را فراموش نخواهی کرد؛ مگر این‌که خدا بخواهد که از یاد ببری، که او عالم به آشکار و نهان است.

درباره‌ی امکان نسیان در پیامبر اختلافی بین شیعه و اهل تسنن وجود دارد. اهل سنت فراموشی را در پیامبر ممکن دانسته و فقط در امر هدایت ممنوع می‌دانند. اما تشیع به طور کلی در پیامبر جانش نمی‌دانند. این آیات نمی‌تواند مورد استناد هیچ کدام باشد، چرا که آیه فقط درباره‌ی وحی می‌فرماید که فراموش نخواهی کرد، و در غیر وحی ساکت است. هر دو طایفه در مورد وحی قائل به عدم فراموشی هستند.

ممکن است شبهه شود که استثنای آیه‌ی ۷ نشان می‌دهد که نسیان در وحی نیز ممکن است. در حالی که این استثناء به توانایی حضرت بر دریافت وحی اشاره دارد، یعنی ما تو را قابل دریافت وحی قرار دادیم، و می‌توانیم این قابلیت را از تو سلب کنیم. اگر این طور نباشد تشریفی بر پیامبر نیست، چرا که همه‌ی انسان‌ها مطالبی را فراموش می‌کنند.

آیه ۸:

وَنُيَسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ

و تو را مایه‌ی آسایش قرار دادیم.

یسری مؤنث آیسر است.

مرحوم علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید: هو وصف قائم مقام موصوفة المحذوف أي الطريقة اليسرى و التيسير التسهيل أي و نجعلك بحيث تتخذ دائما أسهل الطرق للدعوة و التبليغ قولا و فعلا فتهدى قوما و تتم الحجة على آخرين و تصبر على أذاهم. این آیه به غایت لطیف است. علامه می‌فرماید ما همه‌ی طرق را برای تو سهل و آسان قرار دادیم. اما تعبیر دقیق‌تر شاید چنین باشد که ما تو را مایه‌ی راحتی قرار دادیم. هر کس به تو برسد همه چیز برایش سهل می‌گردد. طریق آسان هم از همین جمله است. شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که ایشان در امر تبلیغ اذیت‌های بسیاری شدند، آیاتی هم دال بر همین موضوع در قرآن هست، بنابراین چگونه می‌تواند راه هدایت برای ایشان سهل باشد؟! به همین دلیل معنای دقیق‌تر این است که عرض کردیم. طریق فطرت در هستی سهل است، و ایشان که هستی ذیل وجود مبارکشان است باعث این آسانی. لطفاً دقت بفرمایید.

آیه ۹:

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ

بنابراین یادآور باش، اگر یادآوری فائده‌ای داشته باشد.

با وصف بلندی که در مورد پیامبر بیان شد، به ایشان گفته می‌شود که مردم را یاد خدا بینداز. اما این یاد شرائطی دارد، آیات بعدی شرایط ذکر را بیان می‌کند.

آیات ۱۰ تا ۱۳:

سَيَذْكُرُ مَنْ يَخْشَى، وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى، الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى، ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

آن که خشیت دارد یاد می کند. و آن که محروم است دوری می کند. آن که با آتشی بزرگ ملاقات خواهد کرد. در آن نه می میرد و نه زندگی می کند.

خشى:

التحقيق: هو المراقبة و الوقاية مع الخوف بأن يراقب اعماله و يتقى نفسه مع الخوف و الملاحظة.

کتب لغت خشیت را معادل خوف دانسته اند، در حالی که دقت در آن معنا را چنین می نماید: با عظمت شمردن در قلب که خضوع و خاکساری به همراه آورد، گاه این عظمت آن چنان است که همراه با خوف می گردد.

شقى:

مقاييس: يدلّ على المعاناة و خلاف السهولة و السعادة.

التحقيق: هو ما يقابل السعادة، أى حالة شدة و عناء تمنع السلوك الى الخير و الصلاح و الكمال مادياً أو معنوياً.

تقریباً تمامی کتب لغت شقاوت را مقابل سعادت دانسته اند، دشواری و عسر، کلفت، گرفتاری چه در زندگی دنیوی چه معنوی همان شقاوت است. نگاه به عاقبت انسان نتیجه ی نوع زندگی سعادتمندانه یا همراه با شقاوت است، و خود معنای لغت نیست.

کسانی می توانند خداوند را یاد کنند که اهل خشیت باشند، آنان که اهل شقاوتند به زودی آتشی بزرگ را ملاقات خواهند کرد، که در آن آتش نه می میرند و نه زنده می مانند.

خشیت را خوف معنا کرده‌اند، در حالی که اگر خشیت معادل خوف بود لازم نبود تا در مواردی لغت خشیت در قرآن به کار رود. انتخاب واژگان متفاوت برای افاده‌ی معنای متفاوت است. چنان‌که در سطور بالا بیان شد خوف به معنای با عظمت شمردن در قلب است که خضوع و خاکساری به همراه آورد، گاه این عظمت آن چنان است که همراه با خوف می‌گردد. ضمیر هاء در *يَتَجَنَّبُهَا* به ذکر باز می‌گردد.

ملاقات با آتش بزرگ، در واقع همان شقاوت و دوری از یاد خدا است؛ آتش جهنم مصداق این بُعد است. این حال انسان شقی حالی است که نه زنده است و نه مرده. تعبیر عجیبی است، اگر انسان بخواهد از این حال در بیاید، یا باید بمیرد که از این عذاب رها شود، یا زنده شود که از شقاوت رها شود.

آیات ۱۴ و ۱۵:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

آن که تزکیه کرد رستگار شد. و نام پروردگارش را یاد کرد و او را خواند.

زکی:

مقایس: يدلّ على فناء و زیادة و يقال الطهارة زكاة المال. قال بعضهم سميت بذلك لأنها مما يرجى به زكاء المال و هو زیادته و نمائه. و قال بعضهم سميت زكاته لأنها طهارة. التحقیق: هو تنحية ما ليس بحقّ و إخراجہ عن المتن السّالم و ذلك كإزالة رذائل الصفات عن القلب.

دو معنا برای زکی ذکر شده است، ۱. نماء و زیادی که همان رشد است. ۲. طهارت. زکات مال را هم با هر دو معنای مذکور می توان معنا کرد. هم زیادی مال را عطا کنید صحیح است، هم عطا کنید تا مالتان پاکیزه شود درست است. به نظر می رسد طهارت به نماء می تواند بازگردد ولی نماء نمی تواند به طهارت برگردد. رشد معنوی انسان همان طهارت نفس است. چه بسا طهارت، مرتکز ذهنی لغویون بوده باشد.

صلی:

لغت صلاه از پر استعمال ترین لغات قرآنی و ادبیات دینی است. متأسفانه در معنای صلاه نیز اشتباهاتی رخ داده است. در این سوره به مناسبت اولین استعمال لغت توضیح مبسوطی داده می شود، که در دیگر استعمالات به همین سوره ارجاع دهیم. مرحوم مصطفوی در این لغت پژوهش دقیقی انجام داده اند که مطالب عمدتاً از تحقیق ایشان نقل می شود.

صلاة دو ریشه دارد:

۱. واوی (صلو): خود آن دو منشاء دارد: اول: سریانی و آرامی که به معنای عبادتی مخصوص نزد آنان بوده است. دوم نزد عرب اصیل به معنای ثناء جمیل مطلق که نمونه‌های فراوانی در خود قرآن دارد؛ مانند: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا هو الذی یصلی علیکم، یا کلّ قد علم صلاته.

۲. یائی (صلی): احتمالاً از عبری گرفته شده است، به معنای قرب و عروض بر آتش است. در قرآن این معنا هم استعمال شده است: تصلی ناراً حامیه.

جمع‌بندی: استعمالات قرآنی اکثراً واوی به معنای مشهور نزد عرب است که همان ثناء جمیل است. این استعمال حقیقی است، و نزد عرب آن زمان شایع بوده است. صلاه مصطلح شرعی می‌تواند از همین معنا گرفته شده باشد، و می‌تواند از واوی به معنای اول اخذ شده باشد که عبادتی مخصوص بوده است. حتی می‌تواند از یائی آن هم گرفته شده باشد، چرا که قرب می‌تواند مقرب معنا باشد. بنابراین با توجه به استعمال هم‌زمان صلاه در دو معنای ثناء و صلاه شرعی، نمی‌تواند حقیقت شرعی باشد، بلکه حقیقت است و مجاز هم نیست. در لسان قرآن صلاه به معنای ثناء جمیل مطلق استعمال بسیار شده است. اگر در این استعمال دقت نشود بسیاری از عبارات قرآنی فاقد معنای درست خواهد بود.

در آیه ۱۵ مراد صلاه شرعی نیست، چرا که صلاه هنوز تشریع نشده است، بلکه مراد همان ثناء است.

در کریمه مراد پاکیزگی باطنی است. کسی که باطنش مزگی باشد، قطعاً رستگار خواهد شد. او کسی است که یاد خدا می‌کند، و بسیار یاد خداوند است.

چند مطلب:

۱. اهل ذکر ۲ خصوصیت اصلی دارند: خشیت و تزکیه.

۲. در کریمه‌ی ۱۵ به جهت آمدن اسم ربّه می‌توان ذکر را لفظی و صلی را یاد قلبی دانست. و همچنین می‌توان اسم را معنایی دانست که انسان برای خود ساخته است، و با آن انس دارد، فاصله‌ی این ساخته‌ی ذهنی با حقیقت فرسنگ‌ها است، اما چاره‌ای نیست مگر شروع از همین جا، پس از انس با ذکر انسان می‌تواند وارد یاد حقیقی شود که همان صلی می‌باشد.

۳. عده‌ای صلی را نماز اصطلاحی دانسته‌اند، که با توجه به جایگاه نزول این سوره شاید دور از ذهن باشد. به همین جهت در بند دو تعبیر دیگری بیان شد.

آیات ۱۶ تا ۱۹:

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.

اما زندگي دنيا را ترجيح مي دهيد. در حالي كه آخرت بهتر و پاينده تر است. آري اين معارف در كتب پيشين نيز هست. كتاب هاي ابراهيم و موسي.

در اين آيات مانع اساسي ياد خداوند بيان مي شود. علاقه ي كه به دنيا داريد باعث مي شود دنيا را بر آخرت ترجيح دهيد، و آن را در قلب تان بزرگ بشماريد. در واقع تنها مانع جدي در ياد خدا محبت دنيا است. وقتي دنيا محبوب انسان شد، به طور قهري گمان مي كند كه همي هم و غمش بايد براي همين دنيا باشد. ديگر نه وقتي و نه ظرفي براي ياد خدا باقي مي ماند.

گويا ذكر خداوند و حيات دنيا دقيقاً روبروي يكديگر قرار دارند. در حالي كه آنچه باقي است و مي ماند آخرت است. همي اين حقايق در كتب پيشينيان آمده است؛ مانند كتب ابراهيم و موسي.